

انترناسیونال



حزب کمونیست کارگری ایران

شماره ۷۴۳

چهارشنبه ۶ دی ۱۳۹۶، ۲۷ دسامبر ۲۰۱۷

بخش اول

محسن ابراهیمی: تاکنون روایت‌های متفاوت و متعددی از تشکیل دو حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری ایران ارائه شده است. در این مصاحبه قصد ما این نیست که این روایتها را تجزیه و تحلیل کنیم، بلکه میخواهیم روایت دیگری از تشکیل حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری ارائه دهیم و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی تشکیل این دو حزب و نتایج و دستاوردهای تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران را بررسی کنیم. بعنوان اولین سؤال میخواهم نظر کلی شما را در مورد روایت‌های متنوع و متعددی که از تشکیل دو حزب داده شده جویا شوم.

حمید تقوائی: اجازه بدهید ابتدا تاکید کنم که مستقل از هر روایت و تحلیلی که ارائه شده در هر حال وظیفه تحلیل و بررسی روندی که به تشکیل حزب کمونیست کارگری منجر شد در برابر ما قرار داشت. یعنی روندی که از انقلاب ۵۷ تا امروز را در بر میگیرد. برمتن بررسی این دوره سی و پنجساله تاریخ حزب کمونیست ایران و تاریخ حزب کمونیست کارگری را میتوان به شیوه‌ای اصولی و واقع بینانه تحلیل و تبیین کرد. زمانی که هنوز منصور حکمت در قید حیات بود در مورد روند تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست که در دل انقلاب ۵۷ شکل گرفت و حزب کمونیست

ایران را پایه گذاری کرد. ما این بررسی را در انجمن مارکس تحت عنوان "تاریخ شفاهی اتحاد مبارزان کمونیست" انجام دادیم. ولی در مورد حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری این کار هیچوقت انجام نشد. متأسفانه امروز منصور حکمت در میان ما نیست. بی شک بهترین شخص خود او بود که به بررسی این تاریخ بپردازد. در هر حال امروز این فرصت بدست آمده و امیدوارم بتوانیم بحث خوبی داشته باشیم.

در مورد روایت‌های دیگری که اشاره کردید من نمی‌خواهم وارد جزئیات شوم. تنها به این بسنده میکنم که در آنچه تا کنون در مورد روند تشکیل دو حزب گفته شده خیلی از واقعیت‌ها نادیده گرفته شده، خیلی از واقعیتها تحریف شده و خیلی از نکات کاملاً دلبخواهی و غیر واقعی مطرح شده است. من به اینها نمیپردازم. فقط یک نکته را در مورد متد بررسی تاریخ لازمست تاکید کنم. در شیوه تاریخ نویسی ژورنالیستی و سطحی که امروز مرسوم است معمولاً تحولات و رویدادها را بر مبنای خصوصیات فردی اشخاص و یا آنچه دولتها و احزاب درباره خود و مواضعشان میگویند توضیح میدهند. بعنوان مثال دیکتاتوری استالینی در شوروی را به این شیوه توضیح میدهند که او انسان خودخواهی بود، جاه طلب بود، خشن بود. و یا قدرت گیری فاشیسم و نازیسم و جنگ جهانی دوم با خصوصیات

شخصیتی هیتلر و یا حداکثر با رشد فرهنگ یهودی ستیزی در آلمان توضیح داده میشود. حتی علت وقوع جنگ جهانی اول با ترور فلان شاهزاده توضیح داده میشود. دوستانی که تا کنون به بررسی روند تشکیل حزب کمونیست و دلایل شکل گیری حزب کمونیست کارگری پرداخته اند نیز اساساً همین شیوه را به کار برده اند. این نکته را بعداً بیشتر توضیح میدهم.

شیوه کار ما، که بنظر من شیوه وفادار به واقعیت و حقیقت است اینست که ما تاریخ را بر مبنای جریان‌های اجتماعی و سیاسی، جنبش‌ها، سیاستهای مختلفی که طبقات اجتماعی انتخاب میکنند و اهدافی که جنبشهای اجتماعی دنبال میکنند توضیح میدهم. عملکرد احزاب و افراد تنها بر این مبنای و بر این بستر قابل تحلیل و بررسی است.

بعنوان نمونه تبیین مارکسیستی از جنگ جهانی اول تقسیم مجدد جهان بین قدرتهای امپریالیستی و رقابت آنان بر سر سلطه بر منابع و بازار کار و کالا در سراسر جهان است. در حالی که تاریخنگاری ژورنالیستی جنگ را با تجاوز دولتها به مرزهای یگدیگر و یا زورگویی و توسعه طلبی این یا آن رئیس دولت توضیح میدهد. در مورد جنگ جهانی دوم هم هیتلر و گسترش راسیسم در آلمان برجسته میشود و نه سیاستها و منافع

تاریخ دو حزب

مروری بر تاریخ دو حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری ایران

این نوشته بر مبنای مصاحبه کانال جدید

با حمید تقوائی در سپتامبر ۲۰۱۵ تدوین شده است و در

پنج شماره انترناسیونال به شکل ضمیمه به چاپ می رسد.

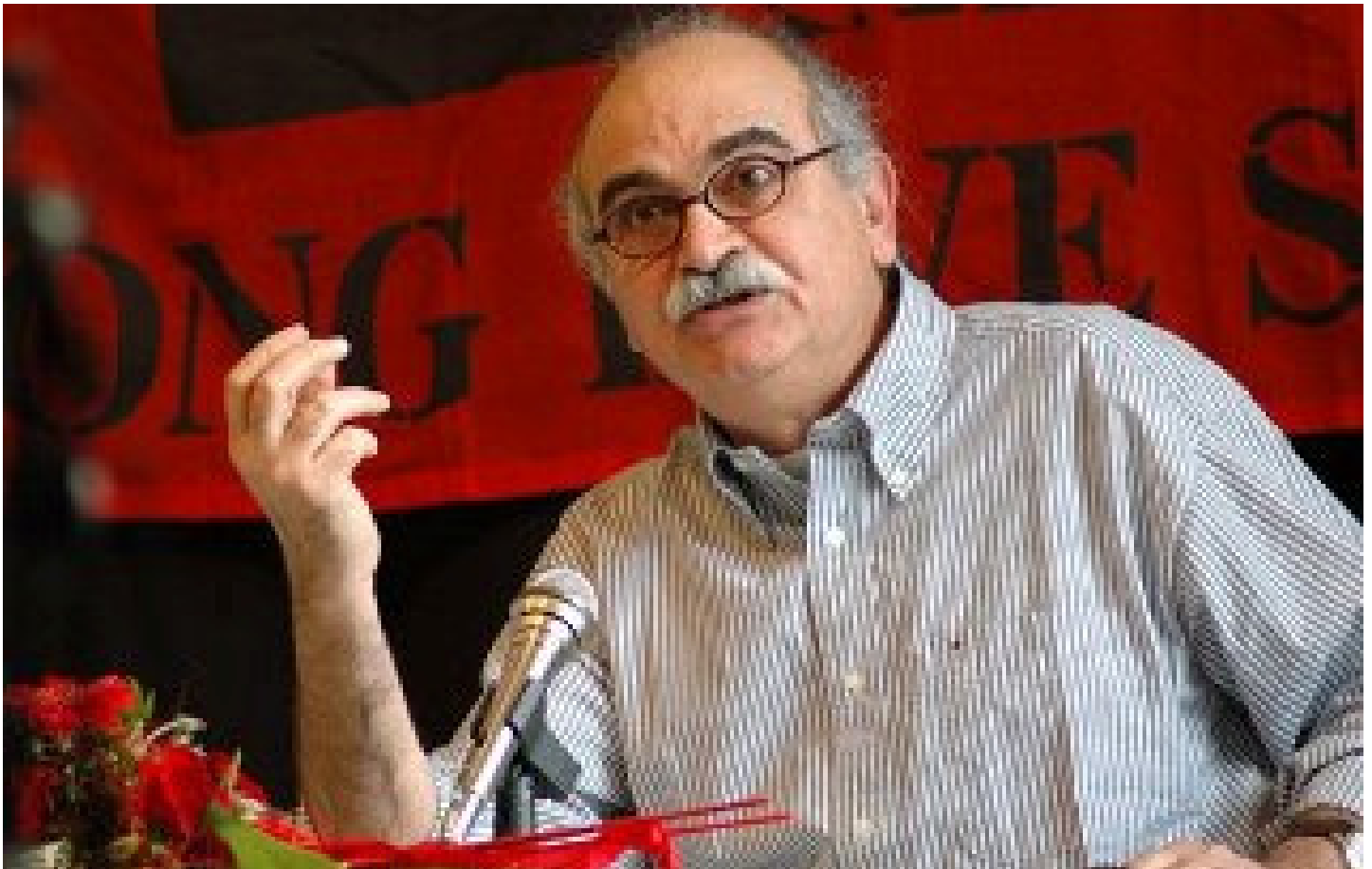
تحولات سیاسی و اجتماعی و کشاکش طبقات و بر زمینه مبارزاتی که در جامعه جاری است - گاه آشکار و عریان مثل انقلاب سال ۵۷ و گاه در اشکال پوشیده تر - بررسی شود و توضیح داده بشود. در روایاتی که تا کنون از تاریخ حزب کمونیست و حزب کمونیست کارگری ارائه شده نه تنها بحشی از روند جنبشها و کشمکشهای طبقاتی در میان نیست، بلکه اشخاص برجسته میشوند، آن هم به شکلی کاملاً اختیاری و یکجانبه. در این نوع روایات در پیشروها و دستاوردها همه، هر خط و جریانی که خود را کمونیست نامیده، شریک هستند. گویا حزب کمونیست ایران حاصل و جمع جبری تلاش همه کمونیستها از انقلاب مشروطه به بعد بوده است، همه میخواسته اند حزب درست کنند و لذا تشکیل حزب به هیچ شخص و یا جنبش و جریان نظری- سیاسی و نقد معینی مربوط نیست. حاصل کار همه است. اما نقاط ضعف و آنچه به نظر این دوستان امری منفی است مثل جدائی از حزب کمونیست و تشکیل حزب کمونیست کارگری، این دیگر تماماً به شخص و آنهم خصوصیات شخصی افراد مربوط میشود.

در اینجا باید تاکید کنم که نقش شخص در تاریخ مهم است منتھی نه بخاطر خصوصیات فردی یا بد اخلاقی و خوش اخلاقی بلکه از این لحاظ که شخص تا چه اندازه میتواند نمایند، چهره، سخنگو، و

طبقاتی ای که به جنگ میان بلوکهای رقیب منجر شده است. نمونه متاخرتر تهاجم نظامی دولت آمریکا و متحدین غربی اش به افغانستان و عراق است. ما علت این جنگها را تلاش طبقه حاکمه آمریکا برای تثبیت هژمونی خودش در دنیای پسا جنگ سرد میدانیم. تحلیلی که دولتها و کارشناسان و رسانه‌های رسمی از این جنگها بدست میدهند نظیر مخفی بودن بن لادن در افغانستان و یا سلاحهای کشتار جمعی صدام حسین، که بعد از جنگ بر همه معلوم شد چنین سلاحهایی وجود خارجی ندارد، تماماً تحلیلهایی سطحی، ژورنالیستی و نامربوط به واقعیت است. تبیین ما اینست که طبقه حاکمه آمریکا بعد از فروپاشی شوروی سیاست تثبیت هژمونی و تبدیل شدن به رهبر بلامنازع جهان يك قطبی را دنبال میکنند و بنابراین حمله به افغانستان و حمله به عراق به سلاحهای کشتار جمعی و یا مخفی بودن بن لادن در افغانستان وغيره ربطی ندارد. این تهاجمات ضرب شستی است که قرار است قدرقدرتی آمریکا را به جهانیان نشان بدهد. سیاست ناظر بر جنگ اینست و نه نظریات سطحی رسانه‌ها و نهادها و کارشناسان بورژوازی.

تاریخ حزب را هم باید با همین شیوه بررسی کرد. حزب کمونیست و حزب کمونیست کارگری پدیده‌های سیاسی هستند و شکل گیری و روند تحول آنها باید بر متن

به حزب کمونیست کارگری ایران بپیوندید



در ایران وجود داشت محصول این شرایط بود.

محسن ابراهیمی: با این تصویری که شما ارائه دادید حزب کمونیست ایران نمیتوانست در مقطع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تشکیل شود، البته یک حزب کمونیست در ایران در آن مقطع درست شده بود. بعد از آن حزب توده و چریک فدائی و گروههای متفاوت دیگر شکل گرفتند که همه آنها هم خود را کمونیست مینامند. تفاوت بنیادی این چپ، این کمونیستها با حزب کمونیست ایران بعد از انقلاب ۵۷ را چگونه می بینید؟

حمید تقوایی: اگر بخواهم بطور فشرده این نیروهای چپ را که در بین خود نیز تفاوتهای زیادی داشتند، معرفی کنم وجه مشخصه شان اعتراض به استعمار و وابستگی و انتقاد به عقب ماندگیهای سرمایه داری در ایران بود. این فصل مشترک همه نیروهای چپ ماقبل حزب کمونیست بود. از حزب توده گرفته تا فدائی تا مشی مائوئیستی و دیگر نیروهای باصطلاح آن دوره

اساس نقد جریانات اصلی چپ آن دوره بود.

به این معنا انقلاب ۵۷ یک نقد اجتماعی را مطرح کرد، که چپ ماقبل انقلاب ۵۷، کمونیستهای آن دوره، در آن شریک نبودند. البته اینطور نبود که با اصلاحات ارضی و انقلاب ۵۷ چپ به میدان آمد. چپ در ایران سابقه اش بر میگردد به بعد از انقلاب اکتبر حتی به بعد از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و از انقلاب مشروطه در ایران نیروها و سازمانهای چپ شکل گرفتند. بخصوص بعد از پیروزی انقلاب اکتبر کمونیسم و مارکسیسم به یک معنا در جهان مد شد. اغلب جنبشهای اعتراضی خودشان را کمونیست و لنینیست میدانستند، در همه کشورها بخصوص در کشورهای جهان سوم بلشویسم محبوب بود و حتی کسی مثل ملک الشعراء بهار هم در وصف لنین شعر میگفت. اغلب نیروهای سیاسی استقلال طلب اعتراضشان به استعمار و سلطه کشورهای امپریالیستی را تحت نام کمونیسم و مارکسیسم مطرح می کردند. جنبش چپی که قبل از انقلاب ۵۷

نه عدم رشد سرمایه داری و عقب ماندگیها و بقایای فئودالی.

یکی از جرقه هائی که انقلاب ۵۷ را شعله ور کرد اعتراضات همین بخش کارگران بود. انقلاب با اعتراضات خارج از محدوده نشینان شروع شد و اینان کسانی نبودند جز روستائیان کنده شده از روستا و زمین که در جستجوی کار به شهرها سرازیر شده بودند. کارگرانی که به شهر رانده شده بودند بدون اینکه از خدمات شهری بهرمنند شده باشند. آب، برق، و حتی سرپناه مناسبی نداشتند و ناگزیر بودند در شرایط معیشتی حتی بدتر از زندگی روستائیشان به سخت ترین کارها تن بدهند.

اینها کلید انقلاب را زدند. نقطه اوج انقلاب هم اعتصاب کارگران صنعت نفت بود که بخش قدیمی تر و با سابقه طبقه کارگر ایران محسوب میشد و مبارزات نسبتا طولانی را در کارنامه خود داشت. موتور انقلاب کارگران بودند و نقد و اعتراضشان هم به نفس سلطه سرمایه داری بود و نه کمبودها و عقب ماندگی های سرمایه داری که

بیشتر صحبت خواهیم کرد. ولی قبل از آن لازمست در مورد زمینه های اجتماعی و سیاسی تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲ توضیح بدهید.

حمید تقوایی: در توضیح تاریخ حزب کمونیست باید از انقلاب سال ۵۷ شروع کنیم. بنظر من در نهایت حزب کمونیست ایران محصول انقلاب ۵۷ بود.

انقلاب ۵۷ اولین انقلابی بود که در جامعه ایران بعد از سلطه کامل سرمایه داری رخ داد. در سال ۱۳۴۲، نزدیک ۱۵ سال قبل از انقلاب ۵۷، اصلاحات ارضی شده بود و کاملاً از طبقه فئودال و اربابان و اشراف زمین دار خلع ید شده بود. در نتیجه صنعت، تولید شهری، و شهرنشینی پیشرفت کرده بود و خیل وسیعی از روستائیان خلع ید شده و از زمین کنده شده که چیزی جز نیروی کارشان برای فروش نداشتند به شهرها روی آورده بودند. به این ترتیب یک طبقه کارگر عظیم شهری بوجود آمده و پا به عرصه گذاشته بود که بطور عینی درد و مشکل اش رشد سرمایه داری بود و

فعال و رهبر سیاسی این یا آن جنبش معین و این یا آن روند تاریخی باشد. به این معنا اشخاص نقش مهمی بازی میکنند. افرادی مانند لنین یا مائو و یا دیکناتورهای نظیر هیتلر نقش مهمی دارند به این خاطر که به یک ضرورت سیاسی - حال از دید طبقه کارگر و یا از دید طبقه سرمایه دار - جواب میدهند. افراد مهم و موثر در تاریخ نماد و بازتاب ضروریات سیاسی - اجتماعی معینی در کشاکش میان طبقات هستند. چنین افرادی در بزنگاه های تاریخ به جلو رانده میشوند و نقش ایفا میکنند. منصور حکمت در روند تشکیل دو حزب مورد بحث ما چنین نقش و جایگاهی داشت.

تاریخ دو حزب که موضوع مورد بحث ما است نیز باید دقیقاً به همین شیوه بررسی و توضیح داده بشود.

محسن ابراهیمی: سؤالی که من داشتم به همین موضوع ضروریات تشکیل حزب و نقش افراد بر میگشت که شما به آن اشاره کردید. در مورد نقش و جایگاه منصور حکمت هم در طول این گفتگو

"سیاسی تشکیلاتی کار" و همه سازمانها و نیروهائی که بعدا به "خط سه" معروف شدند، این جهت گیری عمومی را داشتند. اینها متعلق به جنبشی بودند که میخواست ایران فئودالی یا نیمه فئودالی را به یک کشور مدرن صنعتی سرمایه داری امروزی تبدیل کند و به همین خاطر علیه وابستگی بود چیزی که به آن میگفتند بورژوازی کمپرادور و یا سرمایه داری وابسته. نقدشان این بود که چرا صنایع مادر در ایران پا نگرفته است، چرا صنایع سنگین ایجاد نشده است، انتقادشان به این بود که صنایع مونتاژ است، کالاهایش بنجل است، و غیره. مثلا اتومبیل سازها نظیر کارخانه پیکان را قبول نداشتند چون وابسته بود، چون قطعات را از خارج می آورد و مونتاژ میکرد، چون محصولش کیفیت نازلی داشت و غیره. از نظر سیاسی انتقادشان به شاه اساسا این بود که سگ زنجیری آمریکا است، چون بعد از کودتای ۲۸ مرداد و به مدد کودتای آمریکا سلطنتش را حفظ کرده بود. علت دیکتاتوری را هم همین وابستگی به آمریکا میدانستند. از نقطه نظر این چپ، بخشی از بورژوازی ایران که وابسته نبود، ملی و مترقی محسوب میشد.

وقتی میخواستند یک قالب طبقاتی و مارکسیستی به این نظرات بدهند شروع میکردند به جدول بندی طبقات، بورژوازی غیر کمپرادور که از نظر اینها مترقی بود، خرده بورژوازی شهری لاقبل اقشار متوسط و پایین، دهقانان، و کارگران اینها همه نیروهای انقلاب بودند. جدولی درست میشد از طبقات انقلابی که به آن میگفتند خلق و این خلق از بخشی از بورژوازی تا طبقه کارگر را شامل میشد و تنها قسمتی که بیرون میافتاد بخشی از سرمایه دارها بودند که مستقیما وابسته بودند یا شریک سرمایه های غربی بودند. از نظر اینان حکومت شاه این بخش کمپرادور را نمایندگی میکرد و نه همه بورژوازی را.

محسن ابراهیمی: اینجا میخواهم بحث را به مقطع انقلاب ۵۷ ببرم چون حزب کمونیست ایران در سال

۱۳۶۲ تشکیل شد یعنی ۵ سال بعد از انقلاب ۵۷. در مقطع انقلاب ۵۷ ما با گروهی مواجه هستیم به نام سهند و بعدا اتحاد مبارزان کمونیست که شما خودتان از بنیان گزارانش هستید. گفتید انقلاب ۵۷ نقد اجتماعی چپ سنتی بود و این نقد عملی بود که شرایط اجتماعی تشکیل حزب کمونیست ایران را فراهم آورد. میدانیم گروه اتحاد مبارزان کمونیست آن چپ را نقد کرده بود. من میخواهم در این رابطه نقش سهند و اتحاد مبارزان کمونیست را در نقد آن چپ و منابع اصلی و تم های اصلی که با آن رفت سراغ این چپ را توضیح بدهید.

حمید تقوایی: لازم است قبل از آنکه به "سهند" و اتحاد مبارزان بپردازیم در مورد زمینه های اجتماعی - سیاسی آن دوره بیشتر توضیح بدهم.

جریانات اصلی چپ در آن دوره در واقع جنبشی را نمایندگی میکردند که در بهترین حالت خواهان تغییرات و رفرمهائی در نظام موجود بود. این نیروها خواهان کنار زدن کامل عقب ماندگیهای فئودالی و کمبودهای بقول خودشان سرمایه داری وابسته، سرمایه داری کمپرادور بودند. این یک جنبش اجتماعی وسیعی بود که چپ سنتی یک گوشه اش بود. مجاهدین، بقایای جبهه ملی و نهضت آزادی نیز به همین جنبش متعلق بودند. نیروهای اسلامی هم فعال بودند که از یک موضع فئودالی و تماما ارتجاعی با آمریکا مخالف بودند. خمینی منتهی علیه راست این نیروها قرار میگرفت. بعنوان مثال او و طرفدارنش به دادن حق رای به زنان اعتراض داشتند و بخاطر مخالفت با دستاوردهای تمدن بشری ضد غرب بودند.

تا آنجا که به جنبش رفرمیستی - ضد فئودالی مربوط میشود در دوره قبل از اصلاحات ارضی این جنبش معنی و موضوعیت داشت. چون جامعه واقعا از عقب ماندگیهای رنج میرید که اساسا از سلطه اربابان و فئودالها ناشی میشد. خود شاه یکی از فئودالهای بزرگ بود. رضا خان املاک و

اراضی وسیعی غصب کرده بود و پسرش هم اینها را به ارث برده بود. دربار یک فئودال عمده در جامعه بود و قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست داشت.

از نظر اجتماعی بخش اعظم جامعه در روستاها زندگی میکردند، عدم بهداشت و بیماریهای مثل تراخم و مالاریا و غیره بیداد میکرد، حداقل آموزشی وجود نداشت، توده عظیمی از مردم از برق و آب و حداقل خدمات شهری محروم بود و غیره. بخش اعظم جامعه ایران اینطور زندگی میکرد. در چنین شرایطی نیروهای رفرمیستی و ضد فئودالی که خواهان تغییر این وضعیت بودند مترقی محسوب میشدند. جنبش رفرمیستی ضد فئودالی از نظر اجتماعی معنی داشت و یک جنبش مترقی و رو بجلو محسوب میشد.

یک بخش از این جنبش خود را چپ می نامید همانطور که گفتیم دلیل اینکه پیروزی انقلاب اکتبر در شوروی چپ و کلا کمونیسم را تبدیل کرده بود به یک گفتمان و یک دکترین و به یک سیاست محبوب و پر نفوذ در میان توده مردم دنیا. نیروهائی که قبل از انقلاب اکتبر تحت نام دموکراسی، تحت نام لیبرالیسم، تحت نام مبارزه با فئودالیسم و استعمار و غیره فعالیت میکردند بعد از انقلاب اکتبر و با پیروزی انقلاب در روسیه تحت نام چپ و کمونیسم بمیدان آمدند.

نمونه مشخص و موفق این نوع روی آوری به چپ، انقلاب چین است. مائوئیسم چیزی نیست جز مبارزه با فئودالیسم در چین و مبارزه با نیروهای استعمارگر در این کشور. مائوئیسم جامعه چین را نیمه مستعمره نیمه فئودال میدانست و وظیفه و هدف خود را مبارزه با فئودالیسم و استعمار تعریف میکرد.

چنین جنبشی قبل از انقلاب اکتبر و پیروزی بلشویسم خود را حرکتی استقلال طلبانه، دموکراتیک و مبارزه راه دموکراسی می نامید ولی مائوئیسم خود را کمونیسم معرفی میکند و در دنیا بعنوان

شاخه ای از مارکسیسم شناخته میشود.

در ایران هم شاهد وضعیت مشابهی هستیم. نیروی چپی نظیر حزب توده یک حزب پرو شوروی و مدعی کمونیسم بود، اما بطور واقعی به یک جنبش رفرمیستی استقلال طلبانه (از انگلیس و آمریکا) تعلق داشت. حزب توده یک حزب رفرمیستی بود با خواست بیرون راندن آمریکا، ملی شدنش، یک نوع سرمایه داری دولتی، رشد صنعت و غیره. برای حزب توده و نیروهائی نظیر او سوسیالیسم صرفا یک آرمان دور دست است که ظاهرا باید بعد از طی مراحل متعددی به آن رسید، ولی مواضع و سیاست و عملکرد واقعی آنها از چارچوب اصلاحاتی در سیستم موجود فراتر نمیرود.

این نیروها تا قبل از اصلاحات ارضی رفرمیستهای لیبرالی هستند که در چارچوب جوامع فئودالی و ماقبل سرمایه داری تغییرات و اصلاحاتی در جهت رفع عقبماندگی های فئودالی را مطرح میکنند ولی بعد از اصلاحات ارضی حتی دیگر این جایگاه را هم ندارند. چون در اثر اصلاحات ارضی بخش زیادی از روستائیان به شهر ها رانده میشوند، شهر نشینی رشد میکند و آخرین بقایای فئودالیسم از بین میرود. بنابراین از نظر اجتماعی و اقتصاد سیاسی دیگر نقد و اعتراض به عقب ماندگیهای ماقبل سرمایه داری موضوعیت خود را از دست میدهد. با سلطه سرمایه فقر و بیحقوقی و دیکتاتوری ای که منشا آن دیگر سلطه سرمایه در جامعه است و نه مصائب ناشی از اقتصاد ارباب رعیتی و عدم رشد سرمایه، بر جامعه مسلط میشود و گسترش پیدا میکند. در چنین شرایطی چشم انداز و افق رفرمهائی بورژوا لیبرالی به آخر خط میرسد و از نظر سیاسی به جامعه و زندگی کارگران و توده مردم بی ربط میشود.

فاصله اصلاحات ارضی تا انقلاب ۵۷ دوره ای است که چپ رفرمیست و معترض به عقب ماندگیهای فئودالی باید با خودش تعیین تکلیف کند. بخشی از این

چپ به بن بست میرسد و بخشی مشی چریکی را انتخاب میکند. بخشی طرفدار شوروی و بخشی مائوئیست است که ایران را همچنان، به پیروی از الگوی چین، نیمه فئودالی - نیمه مستعمره میدانند. این چپ علیه وابستگی اقتصادی (بورژوازی کمپرادور) است و هدفش صنعتی شدن ایران و رشد صنایع سنگین و اقتصاد ملی و مستقل است و از نظر سیاسی علت دیکتاتوری را وابستگی میدانند و به حکومت شاه بعنوان "سگ زنجیری آمریکا" معترض است.

انقلاب ۵۷ نقد اجتماعی این چپ بود. برای کارگر صنعت نفت، برای کارگر ذوب آهن "صنایع مادر نداریم" پوچ است. برای کارگران خارج از محدوده نشین صنایع سنگین نداریم معنی ندارد. برای او این مهم است که چرا من کارگر از روستا کنده شده از حداقل خدمات شهری، از آب و برق و مدرسه و بیمارستان و حتی یک سرپناه محروم هستم. بنابراین جدال میرود بر سر مقابله کار و سرمایه. دیگر مقابله با بقایای فئودالیسم و اعتراض به عقب ماندگیهای سرمایه در میان توده مردم جایگاهی ندارد.

بطور ایزکتیو انقلاب ۵۷ این نوع نقد و اعتراض عقب مانده را نمی پذیرفت. زنان و چهره اش این نبود. انقلاب ۵۷ در مضمون و بطور عینی ضد کاپیتالیستی بود اما چپ سنتی این مضمون را نمایندگی نمیکرد. برای روشن شدن بحث مثالی میزنم. در روند انقلاب آزادیهای دو فاکتو وجود آمده بود. بقدرت انقلاب شرایطی ایجاد شده بود که انتشار کتاب هیچ محدودیتی نداشت. این دوره اصطلاحا دوره "کتابهای جلد سفید" نامیده میشود، چون کتب مارکسیستی غالبا با جلد سفید در کتابفروشی ها بفروش میرسید.

کتاب سرخ مائو تیراژ چندانی نداشت اما کتابهای لنین بیشترین تیراژ را داشت. بدلیل اینکه مائوئیسم جواب نمی داد. محاصره شهرها از طریق دهات و جنگ طولانی و غیره جواب مسائلی نبود که انقلاب حول آن شکل گرفته بود.

با این تاریخ آشنا بشود.

حمید تقوایی: می‌خواهم اینرا مد نظر داشته باشیم و امیدوارم مخاطبین این بحث هم به این توجه کنند که ما داریم از انعکاس یک شرایط عینی واقعی در جامعه ایران صحبت میکنیم که اساسش هست سرمایه داری شدن جامعه. در نتیجه هر نوع نقدی به کمبودهای سرمایه داری دیگر معنی نمیدهد و یک بینش و تئوری و نظریه‌ای ضرری میشود که نقد جامعه موجود باشد از دیدگاه کارگر خارج محدوده و کارگر صنعتی. بر این مبنا یک چپی باید بمیدان می‌آید و تئوریهای تازه ای می‌آورد که جواب مسائل واقعی آن دوره باشد.

اولین سؤال این بود که مبنای سیاسی - اقتصادی دیکتاتوری در ایران چیست؟ فئودالیسم است، استبداد نوع قرون وسطی است؟ سلطه آمریکاست؟ بورژوازی کمپرادور است؟ و یا ...؟ اولین جزوه که سهند منتشر کرد طرح تزه‌ای فشرده ای بود در مورد انقلاب ایران و نقش پرولتاریا. جزوه ای که به خطوط عمده معروف شد. این جزوه می‌گوید دیکتاتوری در ایران ضرورت حاکمیت سرمایه داری است و ربطی به کمپرادور و غیر کمپرادور ندارد. کل سیستم سرمایه داری در ایران وابسته به سرمایه‌های امپریالیستی است و این واقعیت استثمار شدید طبقه کارگر را ایجاد میکند. بعبارت دیگر وابستگی یک مفهوم اقتصادی است که بطور ارگانیک به کارکرد سرمایه در ایران مربوط میشود و نه به این یا آن بخش سرمایه داران. بر این مبنا ما این نظریه را مطرح کردیم که دیکتاتوری عریان در ایران ضرورت تامین منافع کل طبقه سرمایه دار است و گفتیم تامین کار ارزان و فوق سود مبنای دیکتاتوری است.

بنابراین اینکه شاه سگ زنجیری است، یا اینکه دیکتاتوری شمره کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد است و یا اینکه با استقلال، ایران آزاد می‌شود و نظراتی از این قبیل ربطی به واقعیات سیاسی و اقتصادی جامعه ندارد. ما بحث را

بردیم سر این که دیکتاتوری ضرورت حاکمیت کل طبقه سرمایه دار است. گفتیم این پوچ است که ایران میتواند مثل فرانسه بشود، سرمایه داری بماند و بعد دموکراسی مثل فرانسه بوجود بیاید، چنین اتفاقی نمیتواند بیفتد، اگر سرمایه داری در این مملکت هست همین است که هست.

این نظریه صرفا یک حکم تئوریک نیست، یک واقعیت و تجربه تاریخی است. از انقلاب مشروطیت تا همین امروز دیکتاتوری بعد از دیکتاتوری در ایران روی کار آمده است. ملیون آمده اند، اسلامیون آمده اند، رضا خان و محمد رضا شاه آمده اند و امروز هم استبداد اسلامی بر جامعه حکم است. جامعه ایران از نظر آزادیهای سیاسی حتی از ترکیه عقب ترست، چون میخواهند تسمه از گرده طبقه کارگر بکشند. ما در جزوه خطوط عمده دیکتاتوری را به سلطه سرمایه وصل کردیم و این بحث جدید بود. سهند در مقطع انقلاب ۵۷ با این تر شروع کرد.

محسن ابراهیمی: سهند چطور شکل گرفت؟

حمید تقوایی: سهند در ادامه فعالیت جمعی شکل گرفت که که در سال ۱۳۵۵ بعنوان یک محفل مطالعاتی در لندن تشکیل شد. این محفل شامل دوستانی بود که بعضا از ایران یکدیگر را میشناختیم و یا در لندن با یکدیگر آشنا شده بودیم از جمله منصور حکمت، ایرج آذرین، جمشید هادیان، میترا دانشی و من. دوست دیگری هم جزء این جمع بود که چون از همان ابتدا از ما جدا شد و مسیر دیگری در پیش گرفت لزومی ندارد اسمش را ذکر کنم.

ما همه خود را مارکسیست میدانستیم و به مسائل مارکسیستی علاقمند بودیم. هنوز خبری از انقلاب در ایران نبود. متون و موضوعات مورد مطالعه ما عبارت بود از کتاب کاپیتال، نقد مائوسم، ماتریالیسم دیالکتیک، نوشته های کلاسیک مارکسیستی مثل آنتی دورینگ، مبارزه طبقاتی در فرانسه و غیره و غیره. این یک جمع مطالعاتی بود

که مسائل و موضوعات پایه ای و مهمی را پوشش میداد.

با اولین جرقه های انقلاب در سال ۵۶ برای جمع ما سئوالهای مشخصی مطرح شد. مثل این سئوال که ضرورت و مضمون دیکتاتوری در ایران چیست؟ وظیفه انقلابی که شکل میگیرد چیست؟ چه میتواند بکند و چه نمیتواند بکند؟ و غیره.

بخاطر دارم یک بحث ما حول این موضوع بود که طبقه کارگر چگونه میتواند از این انقلاب قویتر، منسجمتر، متحدتر بیرون بیاید. چون ما تردیدی نداشتیم که این انقلاب نمیتواند مستقیما به سوسیالیسم منجر بشود، نمیتواند به آزادی کامل طبقه کارگر منجر بشود، چون شرایط ذهنی این امر (از جمله حزب طبقه کارگر) آماده نبود. مساله ما این بود که طبقه کارگر در دل این تحول چقدر و چگونه میتواند قویتر، متشکلاتر و متحدتر بشود. حزب و ضرورت تشکیل حزب اینجا قرار می‌گرفت. آیا میتوان شرایط تشکیل حزب را در دل انقلاب فراهم کرد؟

اینها مضمون بحثهایی بود که ما بعنوان معضلات و سئوالات کلیدی انقلابی که در ایران شکل می‌گرفت به آنها پرداختیم. نتیجه این بحث همان جزوه انقلاب ایران و نقش پرولتاریا - خطوط عمده - بود.

ما شکل اولیه این جزوه را در لندن برای توضیح مواضعمان برای یک گروه دیگری به اسم آذرخش نوشتیم. آنها از طرفداران نظرات تقی شهرام بودند که در مورد بورژوازی ملی و ضرورت دیکتاتوری در ایران نظرات مشابهی با ما داشت. ما تزه‌ایمان را نوشتیم که خودمان را معرفی کنیم. در آن زمان هوادارن سازمانهای چپ ایرانی، از جمله آذرخش، عضو کنفدراسیون دانشجویان بودند، اما ما نه در کنفدراسیون و نه نیروهای چپ عضو کنفدراسیون سابقه ای نداشتیم. البته من در ایران فعالیت سیاسی میکردم ولی عضو یا هوادار هیچ سازمانی نبودم. منصور حکمت هم سابقه فعالیت سیاسی در ایران نداشت. محفل مطالعاتی ما از همان ابتدا منتقد نظرات

انقلاب ۵۷ ایران بیشتر شبیه انقلاب اکتبر بود تا جنگ طولانی در ویتنام و چین، محاصره نظامی شهرها از طریق دهات، یا جنگ چریکی و کاسترونیسم. انقلاب ایران نه ادامه مبارزه چریکی بود، نه ادامه مبارزات ارتش آزادیبخش خلق، نه ادامه محاصره شهرها از طریق دهات. انقلاب از شهرها شروع شد، کارگران اعتصاب کردند، توده های کارگر و محرومین و خارج از محدوده نشینان در شهرها به حرکت در آمدند، شوراها شکل گرفتند، کارگران اعتصاب کردند، نهایتا با قیام شهری رژیم شاه را بیزر کشیدند. روندی مانند انقلاب ۱۹۱۷ روسیه. بر متن این شرایط عینی و واقعی خواه ناخواه چپ آن دوره متوجه شد که کاسترو و مائو و انورخوجه و کمونیسم اردوگاهی بدر این تجربه نمی‌خورند، باید بروند به سراغ لنینیسم و تجربه انقلاب اکتبر. می‌خواهم بگویم حتی در سطح روی آوری به ادبیات مارکسیستی انعکاس شرایط سرمایه داری را در میان روشنفکران چپ و سازمانهای چپ مشاهده میکنید. سازمانهایی که شکل گیری انقلاب ۵۷ تئوریهایشان مبتنی بر نیمه مستعمره نیمه فئودال و نقد کمپرادوریسم و غیره و غیره را بی اعتبار میکنند و به همین دلیل بخشی زیادی از آنها دچار سردرگمی و بحران میشوند. مثلا سازمان پیکار قبل از ۳۰ خرداد ۶۰ بر سر همین تناقضات نتوانست دوام بیاورد و تجزیه شد و خیلی از سازمانهای دیگر. این شرایط قبل از آنکه سهند و اتحاد مبارزن نظراتش را مطرح کند، کسی را به میدان فرامیخواند، نیروی را به میدان فرامیخواند که تئورسیسین، صاحب نظر و سیاست پرداز این دور جدید مبارزه طبقه کارگر در ایران باشد و نه میراث دار دوره ما قبل آن.

محسن ابراهیمی: توضیحات خوبی دادید. در چنین شرایطی سهند و در ادامه آن اتحاد مبارزان کمونیست شکل گرفت. اساس نقد این گروه و هدف و محور اصلی کارش چه بود؟ در این موارد مقدماتی توضیح بدهید. خوبست از سهند شروع کنید که نسل جوان از زبان خودتان

چریکی، مائوئیستی، توده ایستی و شاخه های فکری دیگر چپ آن زمان بود. به این اعتبار تشکیل گروه سهند و اتحاد مبارزان ربطی به سنت چپ آن زمان نداشت و در امتداد آن نبود.

بخاطر دارم در اوایل انقلاب که در خارج هم همه فعال شده بودند، ما هم در بعضی از جلسات هواداران گروههای مختلف در کنفدراسیون شرکت میکردیم و بحثهایمان را مطرح میکردیم. همه گیج شده بودند، و از یکدیگر میپرسیدند که اینها طرفدار کدام سازمان هستند. نظرات ما در دسته بندیهای نظری- سیاسی چپ آن دوره قرار نمی‌گرفت و برایشان بدیع و عجیب بود.

ما در پائیز سال ۵۷ به ایران برگشتیم. در لندن قراری گذاشتیم که بعد از ورود به ایران شرایط را بررسی کنیم و هر یک از اعضای محفل مایل بود دوباره دور هم جمع میشویم و فعالیت سیاسی را شروع میکنیم. منصور حکمت و من سهند را تشکیل دادیم و اولین کارمان چاپ و پخش جزوه خطوط عمده بود. این را هم بگویم که سهند بعنوان هسته هوادار آرمان طبقه کارگر شروع به فعالیت کرد. آرمان یکی از گروههای منشعب از سازمان مجاهدین و طرفدار نظرات تقی شهرام بود و مواضعش در نقد بورژوازی لیبرال به ما نزدیک بود ولی بزودی متوجه شدیم که حرفهای ما خیلی جلوتر از سازمان آرمان است و به همین دلیل سهند به سرعت تبدیل شد به گروه اتحاد مبارزان کمونیست.

محسن ابراهیمی: سؤال من اینجا اینست کدام نقطه نظرات سهند یا اتحاد مبارزان کمونیست مبین تفاوت با گروههای دیگر بود؟ شما فقط اشاره کردید و مثال زدید به این که منشا دیکتاتوری در ایران چیست و جواب شما از گروههای دیگر متفاوت بود. آتموقع جزوه ای منتشر شد به اسم اسطوره بورژوازی ملی و مترقی و اگر بتوانم از این اصطلاح استفاده کنم این یک زلزله تئوریک بود در داخل چپ ایران. شما اگر ممکن است یک مقدار بیشتر در مورد این تفاوتها و مشخصا در مورد این جزوه که

واکنشها چه بود و خود این جزوه چه میگفت توضیح دهید.

حمید تقوایی: این جزوه دو جنبه داشت. یکی جنبه اقتصادی که توضیح میداد که سرمایه و سرمایه داری چیست، چون نیروهای چپ سنتی شناخت درستی از سرمایه داری نداشتند و همانطور که گفتم نقدشان اساسا به عقب ماندگیهای سرمایه داری بود. نظیر نقد خارجی و وابسته بودن سرمایه، اعتراض به بورژوازی کمپرادور و صنایع مونتاژ و غیره. از این نقطه نظر یک جنبه مهم اسطوره بورژوازی ملی و مترقی نقد عمیق و مارکسیستی سرمایه داری بود. منصور حکمت در این نوشته نشان میدهد که سرمایه داری یک سیستم اقتصادی و یک رابطه اجتماعی بین طبقه کارگر و سرمایه دار است و سرمایه دار و حکومت طبقه سرمایه دار فقط انعکاس ضروریات کارکرد و سود و سود آوری و انباشت سرمایه است.

جنبه دوم نتیجه گیری سیاسی از این نظریه بود. جزوه "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" توضیح میداد که چرا دیکتاتوری ضرورتش از سودآوری سرمایه نشأت میگیرد و نه از ملیت صاحب سرمایه و یا اینکه "وابسته" است یا "مستقل" است و غیره. بحث ما این بود که سیستم سرمایه داری در ایران چون از نظر سطح تکنولوژی، از نظر ترکیب ارگانیک سرمایه، از نظر رشد نیروهای مولده و وسایل تولید و غیره خیلی از غرب عقب تر است، برای این که بتواند در بازار جهانی رقابت کند و برای آنکه سرمایه گذاری در ایران به نفع صاحب سرمایه باشد - یعنی برای سرمایه های امپریالیستی حوزه تولید فوق سود باشد - ناگزیر است تسمه از گرده طبقه کارگر بکشد و لذا به دیکتاتوری عربان احتیاج دارد.

به این ترتیب توضیح سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی بین دو طبقه اصلی جامعه پایه و اساس نقد ما به دیدگاهی بود که بخشی از طبقه سرمایه دار را ملی و مترقی میدانست. اینها دو مولفه اصلی بحث اسطوره بورژوازی ملی

و مترقی است که همانطور که اشاره کردید برای چپ ضد آمریکائی استقلال طلب و ضد کمپرادور یک زلزله تئوریک محسوب میشود.

این جزوه نشان میداد مستقل از اینکه گروههایی مثل نهضت آزادی، لیبرالها، و جبهه ملی زمان شاه که ادعای دموکراسی داشتند در مورد خودشان چه میگویند و چه فکر میکنند، اگر بقدرت برسند نمیتوانند دیکتاتور نباشند. از نظر متدولوژی این جزوه نمونه گویائی از کاربرد این شیوه مارکسیستی بود که نقطه عزیمت تحلیل ما باید مناسبات و روندهای اقتصادی باشد و نه اشخاص و احزاب. مهم این نیست که احزاب و نیروهای سیاسی در مورد خودشان چه فکر میکنند و یا چه ادعائی دارند، احزاب را هم مثل اشخاص نباید بر اساس آنچه در مورد خودشان میگویند سنجید بلکه باید دید بطور واقعی چه چیزی را نمایندگی میکنند. ممکن است این نیروها با شاه مخالف باشند ولی دیکتاتوری شاه به نفع همه آنهاست، در واقع به نفع کل طبقه سرمایه دار است. هر یک از این نیروهای ملی و لیبرال مخالف شاه هم که بقدرت برسند اگر از شاه بدتر نشوند، دست کمی از او نخواهند داشت. همان دیکتاتوری را پیاده میکنند و بنابراین بورژوازی ملی و مترقی وجود خارجی ندارد و اسطوره است. سرمایه اگر در این جامعه میخواست سود ببرد به یک دیکتاتوری شبیه گورستان آریامهری حالا با عمامه یا تاج یا هر شکل دیگری احتیاج دارد. این اساس بحث اسطوره بورژوازی ملی و مترقی بود.

این بحث یک زلزله تئوریک-سیاسی بود چون نمیتوانستند بخوانند و قبول نکنند. خیلی ها بعد از این جزوه رفتند سراغ کتاب کاپیتال ببینند واقعا سرمایه داری چیست. چون چپ ایران سنتا زیاد به کتاب کاپیتال ارادت نداشت، سنتا از کتاب سرخ مائو و جزوه های مشی چریکی و یا نوشته های لنین و غیره فراتر نمی رفت. سند هویتی مشی چریکی جزوه "مبارزه مسلحانه هم هم استراتژی هم تاکتیک" بود. برای مائوئیستها هم مبنا کتاب سرخ بود. کسی به سراغ

کتاب کاپیتال مارکس و نقد عمیق مارکسیستی به نظام سرمایه داری نرفته بود. به همین دلیل این جزوه باعث شد عده زیادی متوجه شوند که سرمایه و سرمایه داری را نمی شناسند. کمونیستهایی که نمیدانند دشمن اصلا کیست و اهداف و منافعی کدامست.

بدنه سازمانها این نظرات را که به مارکسیسم انقلابی معروف شد جذب کردند و به آن روی آوردند. بدنیاال جزوه اسطوره نوشته های مهم دیگری در آن دوره از سوی اتحاد مبارزان منتشر شد که همه آنها را منصور حکمت نوشته بود. خطوط عمده را منصور حکمت و من به کمک هم نوشتیم ولی بقیه جزوات و مقالات با یکی دو استثنا همگی اثر منصور حکمت است. این نوشته ها اساس نظرات چپ سنتی را که توضیح دادم بعنوان نظرات پوپولیستی و یا سوسیالیسم خلقی به نقد میکشید.

یک نوشته سیاسی مهم منصور حکمت در آن دوره "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی" است که مبانی سیاسی کشمکش میان جناح بنی صدر و جناح اصولگرای آتموقع که حزب جمهوری اسلامی در آن زمان نمایندگی میکرد را توضیح میداد. اساس نوشته این بود که هر دو جناح متعلق به یک کمپ ضد انقلاب هستند که به شیوه های متفاوتی منافع کل بورژوازی ایران و بورژوازی جهانی را در مقابل با انقلاب ۵۷ نمایندگی میکنند.

یک بحث منصور حکمت و اتحاد مبارزان این بود که خمینی و جمهوری اسلامی نماینده انقلاب نیست بلکه عامل سرکوب انقلاب است. و تجربه به سرعت صحت این تر را ثابت کرد.

علیرغم همه سرکوبگریهای رژیم تازه بقدرت رسیده انقلاب بعد از قیام بهممن ادامه یافت، در کردستان، در ترکمن صحرا، در کارخانه ها در دانشگاهها، و در اعتراضات وسیع زنان علیه حجاب و سیاستهای فوق ارتجاعی حکومت تازه بقدرت رسیده. رژیم نهایتا با یورش وحشیانه در ۳۰

خرداد ۶۰ توانست انقلاب را سرکوب کند. بر این متن است که دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی نوشته میشود و تلاش هر دو جناح رژیم را علیه انقلابی که همچنان ادامه دارد بروشنی به تصویر میکشد و توضیح میدهد.

یک ویژگی انقلاب ۵۷ که خصلت کارگری آنرا نشان میداد تشکل شوراها بود. شوراها در همه جا سر بر آورده بودند. طبقه کارگر عملا پارلمانتاریسم را نفی کرده بود، شوراها در کارخانه ها و حتی در مدارس و ادارات و دانشگاهها و بخشهای دیگر جامعه وسیعا شکل گرفته بودند و دموکراسی همه جا با شورا معنی می شد و با شورا تعریف میشد. در فاصله ۵۷ تا خرداد ۶۰ شوراها وسیعا رشد کرد. این واقعیت در مباحث و موضعگیریهای سهند و اتحاد مبارزان به شکل تاکید بر شوراها بعنوان شکل رادیکال سازماندهی توده ای کارگران، و در برنامه اتحاد مبارزان، بعنوان پایه های حکومت کارگری بازتاب پیدا کرد.

نوشته مهم دیگر منصور حکمت که با استقبال مواجه شد "سه منبع سه جزء سوسیالیسم خلقی" بود که در سطح فلسفی و اقتصادی و سیاسی مبانی نقد مارکسیسم انقلابی به نظرات پوپولیستی غالب بر جنبش چپ سنتی را توضیح میداد.

محسن ابراهیمی: همینجا با توجه به اینکه اشاره به جنبشهای دیگری کردید که تحت نام کمونیست فعالیت میکردند در مورد پوپولیسم هم توضیح بیشتری بدهید.

حمید تقوایی: پوپولیسم عنوانی بود که ما برای توصیف سازمانها و نیروهای مدعی کمونیسم که ربطی به نقد مارکسیستی سرمایه داری نداشتند بکار میبردیم. نیروهایی که بر عقب ماندگی و وابستگی سرمایه داری و نه بر نفس استثمار و سیستم کارمزدی، نقد داشتند و به همین دلیل از نظر سیاسی از خلق، که ترکیبی بود از کارگران و دهقانان و اقشاری از خرده بورژوازی و حتی

بخشی از طبقه سرمایه دار که از نظر آنها "مستقل" بود، حمایت میکردند. ناسیونالیسم و دفاع از صنعت و فرهنگ "خودی" و منسوب و محدود کردن دیکتاتوری و همه مصائب و مسائل مردم به امپریالیسم مهمترین خصوصیت پوپولیسم بود.

منسجم ترین سازمانهای پوپولیست مائوئیست بودند و ایران را کشوری نیمه فئودل نیمه مستعمره میدانستند و استراتژییشان با الگوبرداری از تجربه چین جنگ طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات بود. اما نیروهایی هم نظیر فدائیان خلق که مائوئیست نبودند، اساسا همین مبانی نظری و جهتگیری سیاسی را داشتند. در انقلاب اکتبر هم نیروهایی بودند که اساس نقدشان عقب ماندگیهای فئودالی روسیه تزاری بود و بقول لنین بیشتر بر عدم رشد سرمایه داری نقد داشتند تا به نفس سرمایه داری. این دیدگاه بوسیله منشویسم نمایندگی میشد و به نظر من شباهت زیادی بین منشویکها و چپ پوپولیستی در ایران وجود دارد با این تفاوت که در ایران ۱۳۵۷، بر خلاف روسیه ۱۹۱۷، مناسبات فئودالی مسلط نبود که امیدوارم در ادامه بحث بیشتر به آن بپردازیم.

نکته ای که ما بمل در اینجا مطرح کنم اینست که همان زمان چپ اروپا، سنت چپ و کمونیسم و سوسیال دموکراسی در اروپا، خواهان اصلاحات و رفهمهائی در جهت توسعه خدمات اجتماعی است. خواستهائی نظیر رفاه بیشتر، بیمه بیکاری، بهداشت و آموزش رایگان، افزایش دستمزدها و کاهش ساعات کار و غیره و غیره. اما چپ پوپولیستی در ایران کلا ازین نوع مطالبات بیگانه بود. در تمام ادبیات چپ پوپولیستی اثری از این نوع خواستهها پیدا نمیکند. برعکس همه بحث بر سر صنایع مادر و رشد بخش صنعتی و حمایت از سرمایه داران ملی و مستقل در مقابل صنایع مونتاژ است.

از نظر سیاسی ناسیونالیسم و اتکا به صنعت و فرهنگ و رسوم خود

جایگاه بر جسته ای در این تفکر دارد. این دیدگاه تفاوت چندانی با خارجی سستی‌زنی احزاب ناسیونالیست ندارد. آنچه خط و جهتگیری احزاب راست اروپا است در ایران در قالب استقلال طلبی و مقابله با امپریالیسم و تحت عنوان کمونیسم مطرح می‌شود. ناسیونالیسم، استقلال و صنعتی شدن از ارکان پوپولیسم است که اولین بار در نوشته "سه منبع سه جزء سوسیالیسم خلقی" به تفصیل مورد بحث قرار گرفت و تاثیر زیادی بر دیگر سازمانها چپ در آن دوره داشت.

اینجا باید تاکید کنم که منظور من این نیست که افرادی که برای این سیاستها ها می‌جنگیدند آرمانهای والائی نداشتند. هر کسی به اسم کمونیسم در هر مقطعی از تاریخ به اعتراض برخاسته باشد مطمئن باشید انسانترین، شریفترین، قابل احترام ترین فرد در آن دوره تاریخی بوده است. اینها میتوانستند زیر بیرق اسلام بروند که نرفتند، میتوانستند به سازمان مجاهدین بپیوندند، یا فعال جنبش نهضت آزادی و بازارگان و مصدق و امثالهم باشند. ولی با اسم مارکس حرفهایشان را زدن بخاطر اینکه قلبشان برای سوسیالیسم میزد. آرمانشان سوسیالیسم بود منتها همچنانکه گفتم جنبشهای اجتماعی را با فعالینش و با نیت افراد نمیتوانید بررسی کنید. چپ سنتی در آن دوره شاخه چپ جنبش استقلال و صنعتی کردن ایران بود اما این ذره ای از این حقیقت کم نمیکند که تمام آن مبارزینی که به اسم کمونیسم در سازمان فدائی یا در سازمانهای دیگر فعال بودند و بسیاری در این راه جان باختند شریفترین انقلابیون جامعه بودند.

محسن ابراهیمی: اشاره ای کردید فعالین چپ و اعضای سازمانهای دیگر با جزوه اسطوره آمدند به سمت اتحاد مبارزان و یا مثلا علاقمند شدند کاپیتال را بخوانند. میخواهم بدانم واکنش عمومی چگونه بود. قاعدتا سهند یا اتحاد مبارزان کمونیست که با تئوریهای زیر و رو کننده به میدان آمده است و یک گروه کوچکی هم در مقابل گروههای دیگر است باید در جنبه های عملی و اجتماعی

اختلاف و تناقض زیادی با دیگران داشته باشد. مثلا سر آزادی، سر مسائلی که در شرایط پر تب و تاب بعد از انقلاب هر روز مطرح میشد و موضعگیری در قبال این موضوعات. میخواهم این را باز کنید و توضیح بدهید.

حمید تقوایی: همانطور که اشاره کردم اتحاد مبارزان بعد از انتشار نظرات و نقدهای تئوریکش به جریان مارکسیسم انقلابی معروف شد ولی این صرفا یک جریان نظری تئوریک نبود. تفاوتها فقط در این نبود که ما سرمایه را یک جور میدیدیم بقیه سرمایه را جور دیگری میدیدند و یا تبیین دیگری از دیکتاتوری داشتند. این تفاوتها فوراً در دل انقلاب ترجمه میشد به سیاست و موضع گیری در مورد مسائل روز. میگویند انقلاب تاریخ ۱۰ سال را در یک سال طی میکند. یعنی تحولات بسیار سریعتر از یک جامعه آرام اتفاق می افتد. انقلاب ۵۷ هم عینا همین طور بود. در مدت کوتاهی مسائل متعددی پیش آمد که در شرایط عادی ممکن بود در عرض ده ها سال اتفاق بیافتد. اشغال سفارت آمریکا اتفاق افتاد، جنگ ایران و عراق شروع شد، در یک بمب گذاری بهشتی و رجائی و دهها نفر از سران بالای رژیم کشته شدند، به دانشگاه تحت نام انقلاب فرهنگی حمله کردند، رژیم به کردستان حمله نظامی کرد، علیه همدیگر کودتا کردند، بنی صدر را پایین کشیدند، بنی صدر به خارج گریخت و غیره و غیره. چپ پوپولیست و چپ مارکسیسم انقلابی به همه این تحولات برخورد متفاوتی داشتند.

بطور مثال وقتی روزنامه میزان، که یک روزنامه لیبرالی بود، را بستند چپ هیچ اعتراضی نکرد. حتی خیلی از نیروها از توقیف این روزنامه حمایت کردند چون معتقد بودند آزادی برای خلق باید باشد و روزنامه میزان ضد خلق است. موضع ما برعکس، دفاع بیقید و شرط از آزادی مطبوعات برای همگان بود.

ما معتقد بودیم که اولاً تقسیمبندی نیروها و احزاب به خلق و ضد خلق بوج است و ثانیاً طبقه کارگر برای

آزادی بی قید و شرط مبارزه میکند چون فقط در این شرایط میتواند حرف خودش را بزند و آزادانه سلطه سرمایه و طبقه حاکمه را بجالش بکشد. ما از آزادی روزنامه میزان دفاع کردیم و بحثمان این بود که امروز روزنامه میزان را میبندند، فردا چپ را میزنند و دهان کمونیستها را می بندند. حمله به نشریات و سازمانهای چپ از همان زمان شروع شده بود.

مثال دیگر جنبش زنان بود. یک ماه بعد از قیام بهمن در روز جهانی زن تظاهرات عظیمی در تهران در اعتراض علیه حجاب اجباری با شعار "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" و "آزادی نه شرقی، نه غربی، جهانی است" شکل گرفت. بخش اعظم سازمانهای چپ در آن موقع اعلام کردند این جنبش زنان شمال شهری است و خواست لغو حجاب جزو خواستهای خلق نیست. تا همین امروز هم برخی نیروهای چپ سنتی مبارزه علیه حجاب را مهم نمیدانند. اتحاد مبارزان قاطعانه از اعتراض زنان حمایت کرد. آزادی پوشش و لغو حجاب اسلامی یکی از خواستها و شعارهای اتحاد مبارزان بود. ما معتقد بودیم اجباری کردن حجاب آغاز حمله به زنان و اسلامیزه کردن کل جامعه است و باید با تمام قوا در برابر این تعرض ایستاد.

مساله مهم دیگر که در آن زمان مطرح بود رابطه حکومت تازه بقدرت رسیده با آمریکا بود. چپ سنتی خمینی را یک شخصیت ضد امپریالیسم آمریکا میدانست. بخصوص اشغال سفارت آمریکا برای جنبش پوپولیستی که ضدیت با آمریکا جزو ارکان سیاسی عقیدتی اش بود اتفاق مهمی محسوب میشد. بهمین دلیل تسخیر سفارت آمریکا بخش مهمی از سازمانهای چپ سنتی را دچار تزلزل کرد و به سمت حمایت از رژیم سوق داد. بعضی ها مثل حزب توده و اکثریت فدائی صریحا و تمام و کمال به حمایت از خمینی و حکومت در غلغله شدند. خیلی از سازمانها هم سیاست "برخورد دو گانه" را در پیش گرفتند. معتقد بودند آنجا که خمینی و حکومتش ضد آمریکا است مترقی و قابل

حمایت است و آنجا که به کارگران حمله میکند و شوراها را کارگری را می بندد ارتجاعی است. اما حتی در برخورد به این سیاستها هم معتقد بودند نقد و اعتراض به حکومت نباید در حدی باشد که مقابله رژیم با "امپریالیسم آمریکا" را تضعیف کند. بعبارت دیگر بسیاری از مواضع و عملکردهای سرکوبگرانه رژیم را به "ضد آمریکائی" بودنش می بخشیدند.

ما در آن دوره اطلاعیه ای تحت عنوان "عیدی ۱۳ ماده ای خمینی به کارتر" منتشر کردیم. در نورز ۵۸ خمینی بیانیه ای صادر کرد که در آن بر ضدیت با کمونیسم و نقش ارتش و سپاه پاسداران در "برقراری نظم" و نکاتی از این قبیل تاکید کرده بود. اتحاد مبارزان اعلام کرد که مضمون این بیانیه همچمت با سیاستها و اهداف دولت آمریکا و به این معنی تماما پرو آمریکائی است. بحث ما این بود که رابطه حکومت خمینی با آمریکا را نباید بر اساس لفاظی ها و تبلیغات طرفین علیه یکدیگر ارزیابی کرد. حکومتی که عملا انقلاب را در هم میکوبد و به کارگر و زن و دانشجو و کردستان و ترکمن صحرا حمله میکند عملا به دولت آمریکا و کلا به طبقه سرمایه دار در ایران و در جهان خدمت میکند.

یک محور تبلیغات ما در آن دوره این بود که سرکوبگری و حمله به نیروهای چپ و انقلابی از ملزومات حفظ سلطه سرمایه داری در ایران است و نقش جمهوری اسلامی دقیقا همین است. دولت آمریکا و دیگر دول غربی در هراس از قدرتگیری چپ و برای جلوگیری از نفوذ شوروی در ایران بعد از شاه به سرکوب اسلامی انقلاب ۵۷ نیاز

داشتند. سازشها و توافقات کنفرانس گوادولوپ و بعد قرار داد معروف به ایران کنتررا کاملا بر این ارزیابی ما صحنه میگذاشت.

این ارزیابی در عین حال جواب ما به این سؤال بود که ماهیت و پایگاه طبقاتی خمینی چیست. این سؤال خیلی از نیروهای چپ را گیج کرده بود و سعی میکردند با متد تقسیمبندی نیروها به خلق و ضد خلق و مقوله بورژوازی غیرکمپرادور و یا لایه شناسی خرده بورژوازی و غیره این معما را حل کنند. ما با توضیح ضرورت سیاسی دیکتاتوری برای حاکمیت سرمایه در ایران به این سؤال جواب میدادیم و این متد باعث میشد در قبال مسائل سیاسی مختلف از تظاهرات زنان علیه حجاب تا توقیف روزنامه میزان و تا سفارتگیری و غیره موضع رادیکال و روشن و قاطعی داشته باشیم.

بحث متدولوژیک منصور حکمت در "سه منبع و سه جز سوسیالیسم خلقی" این است که مارکسیسم از اشخاص شروع نمیکند، حتی از احزاب و جنبشها شروع نمیکند. از منافع طبقات شروع میکنند و اعلام میکنند اگر منافع بورژوازی ایران، منافع کل طبقه بورژوازی ایران، دیکتاتوری را ایجاد میکند آنگاه خمینی نماینده بورژوازی ایران است و اینکه خمینی چقدر به این امر واقف است و یا چقدر به آمریکا وابسته است یا نیست در این واقعیت تغییری نمیدهد. استنتاجات سیاسی و تبلیغی از این نظریه تبلیغات و عملکرد سیاسی مارکسیسم انقلابی را اساسا از پراتیک پوپولیستی نیروهای چپ خلقی جدا میکرد.*

انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر: خلیل کیوان

مسئول فنی این شماره: سیامک امجدی

ای میل: anternasional@yahoo.com

انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود